

«جامعه‌شناسی نخبه‌کشی»

● محمدرضا جوادی یگانه

دانشجوی دکتری دانشگاه تربیت مدرس

معیارهای ذکر شده از سوی نویسنده - در زمان مصدق و امیرکبیر آشکار بوده است. از آنجا که تنها ۶ سال از ۲۰۰ سال تاریخ مورد بررسی، دوران صدارت این سه نفر بوده است و فرهنگ عمومی مردم نیز با آنها همگام نبوده است، لذا آنان به اهداف خود نرسیده‌اند.

نقاط قوت کتاب:

۱- یکی از مهمترین نقاط قوت کتاب - علیرغم اینکه نویسنده خود اعتقاد دارد که کتاب، تحقیقی ژرف و فرهنگستانی و دانشگاهی به معنای مصطلح آن نیست - نگاه جامعه‌شناختی آن است. کتاب از دیدگاهی جامعه‌شناسانه به یک پدیده اجتماعی می‌نگرد و در این مشاهده، مهمترین اصول جامعه‌شناسی ساختی کاربردی را بکار می‌برد. یکی اینکه نشان می‌دهد علت یک پدیده اجتماعی - عقب‌ماندگی جامعه و عدم توسعه آن - یک پدیده اجتماعی دیگر است - شرایط فرهنگی و اجتماعی ایران - و نه یک پدیده فردی - ظهور برخی نخبگان - و دیگر اینکه برای شناخت یک پدیده اجتماعی باید آن را در متن تاریخی آن و در مقایسه با سایر جوامع بررسی کرد و تنها شناخت زمان حاضر - یا یک زمان خاص - کفایت نمی‌کند. از همین رو برای شناخت علل عدم موفقیت این نخبگان و عدم توسعه در ایران سابقه تاریخی آن را در ایران بررسی و با سایر جوامع نیز مقایسه می‌کند.

۲- یکی از نقاط قوت دیگر کتاب، سعی در آشکار کردن نقاط ضعف جامعه ایرانی به قصد بهبود آن است و نیز اشعار به این نکته که دلیل عمده عدم توسعه جامعه ایران، خود این جامعه است و آنچه کشورهای استعمارگر در رابطه با ایران انجام داده‌اند، با توجه به نظرات نیچه عملی طبیعی و قابل انتظار بوده است و اکنون نیز اگر بناست که جامعه ایرانی از این وضعیت خارج شود، راه خروج در دستان خود اوست و نه بیگانگان. تحلیل‌های این کتاب در نظر اول خلاف تحلیل جلال آل احمد در غرب‌زدگی به نظر می‌آید. در آن کتاب آل احمد، هرچه را که از صفویه به بعد بر سر

عایدشان شد. در این کتاب عوامل و عوارض درونی و بیرونی و روشهای بیرون رانده شدن اینان از گود بررسی و سعی شده است عوامل و موانع توسعه سیاسی و اجتماعی ایران شناخته شود.

کتاب با بررسی فرهنگ اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ایران - و عمدتاً فرهنگ اقتصادی آن - از دوره مغول شروع می‌شود و بصورت همزمان واپس‌ماندگی و درجا‌زدگی در ایران و تحولات گسترده در مغرب زمین را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که «تلقی بازگونه» از توسعه و تمدن باعث عدم توسعه در ایران شده است. نویسنده امنیت قضائی، سیاسی و اقتصادی را شرط توسعه و پیشرفت و حاکمیت قانون و برپائی امنیت را یکی از نقاط اختلاف میان ایران و غرب می‌داند. وی به بررسی وجوه فرهنگ غرب از بعد مرتبط با توسعه می‌پردازد و خواست و اراده کلی و عمومی در جهت پیشرفت در اروپا را نشان می‌دهد. مؤلف در بررسی تاریخی خود، از زمان قاجار تا انتهای پهلوی، تمام نخست‌وزیران را مورد مطالعه قرار می‌دهد و اقدامات و ثبات سه نخست‌وزیر نخبه از دید خود را به تفصیل نشان می‌دهد.

البته این شرح در باب امیرکبیر بسیار بیش از مصدق و قائم‌مقام است و نیز بصورت مشروح و با عدد و رقم نشان می‌دهد که توسعه اقتصادی - با توجه به

❖ سوال اصلی که کتاب در صدد پاسخ

دادن به آن است این است که «آیا تغییر و اصلاح در ساخت و بافت جوامع به دست نخبگان و از بالا انجام می‌شود یا بر اثر تحول در زمینه و بستر اجتماعی و از پایین؟»

کتاب «جامعه‌شناسی نخبه‌کشی» نوشته علی رضاقلی که چاپ اول آن در سال ۱۳۷۷ توسط نشر نی منتشر شده است، بنا بر روایات رسیده در انتهای سال ۶۷ برای تغییر نگرش افرادی نوشته شده بود که تصور می‌کردند با تغییر یک فرد یا چند نفر به صورت حاضر و آماده می‌توان تحولات عظیمی را در ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران به وجود آورد. و شگفت اینکه کتاب زمانی منتشر شد که تقریباً برای همه اندیشمندان جامعه واضح شده بود که آن یک یا چند نفر نتوانستند تحول چندانی در جهت توسعه در ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران بوجود آورند و باز شگفت‌تر آنکه این کتاب به علت تقارن با محاکمه یکی از آن چند نفر به چندین چاپ نیز رسید، محاکمه‌ای که گمان می‌شد نخبه‌کشی دیگری است و البته اگر محتوای کتاب به دقت بررسی شود، معلوم می‌شود که تعریف نویسنده از نخبه و مصادیق آن - قائم‌مقام، امیرکبیر و مصدق - و نوع اقداماتی که این نخبگان انجام داده‌اند، به هیچ وجه با کرباسچی شباهتی ندارد.

سوال اصلی که کتاب در صدد پاسخ دادن به آن است، این است که «آیا تغییر و اصلاح در ساخت و بافت جوامع به دست نخبگان و از بالا انجام می‌شود یا بر اثر تحول در زمینه و بستر اجتماعی و از پایین؟» موضوع کتاب بررسی علل عدم توسعه در ایران در چند قرن گذشته است و نویسنده نشان می‌دهد که در دو سده اخیر برخی از نخبگان سیاسی ایران می‌خواسته‌اند در ساخت و بافت جامعه‌ای که بر صدر آن قرار گرفته‌اند، اصلاحات و تغییراتی انجام دهند. گرچه اینان در وجدان تاریخی توفیقاتی به دست آوردند و نامشان به نیکی بر صفحه روزگار برجا ماند، اما خود قربانی خواست‌ها و بستر نامساعد اجتماعی شدند. نمونه بارز آن میرزاتقی خان امیرکبیر است و پیش از او میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام و پس از او دکتر محمد مصدق. این سه تن نه در خواست و اراده تنها بودند و نه در نتیجه‌ای که

این همه حرکت‌های اصلاح طلبانه که در این دوره دوپست ساله صورت گرفته و بنابر تحلیل نویسنده نمی‌تواند علت فردی داشته باشد، بر پایه کدام ویژگی و رفتار اجتماعی مردم ایران بنا شده است؟

ایران می‌آید به توطئه‌های خارجی نسبت می‌دهد. اما این دو نظر می‌توانند به این صورت با هم جمع شوند که استثمارگری اقتصادی طبیعت غرب است. اما نقاط ضعفی نیز در ما وجود داشته است که استثمار را پذیرا شدیم. در هر حال این کتاب، با نشان دادن این نقاط ضعف، شناخت ما را از واقعیات جامعه خویش افزایش می‌دهد. شناختی که اکنون به آن بسیار نیازمندیم. اگر به این شناخت و خودآگاهی برسیم و این شناخت در سطح جامعه و در عموم مردم انتشار پیدا کند و نیز عزم ملی برای توسعه ایجاد شود، آنگاه می‌توان شاهد حرکت سریع بسمت توسعه واقعی بود.

۳- نقطه قوت دیگر کتاب این است که نشان می‌دهد نمی‌توان از فرد انتظار معجزه داشت. یک فرد تا جامعه با او همگام و همدل نباشند نمی‌تواند به موفقیت دست یابد و این می‌تواند تذکری باشد برای برخی اندیشمندان که فرد یا افرادی را عامل حل مشکلات می‌دانند و به آنان دل بسته‌اند.

نقاط ضعف کتاب:

۱- یکی از ایراداتی که به کتاب وارد کرده‌اند و نویسنده نیز در مقدمه کتاب سعی در پاسخ به آن داشته است، یاسی است که پس از خواندن کتاب گریبانگیر خواننده می‌شود. این قوم که این همه صفات رذیله دارد - تنبل و بدون خلاقیت‌اند، زندگی فکری و علمی خود را هنوز شروع نکرده‌اند، از رنج تعقل و تلاش در امان هستند، از دستاوردهای دیگران استفاده انگل‌وار می‌کنند، کارهای سخت و مبارزه را دوست ندارند و دوست دارند کار نکرده درآمد داشته باشند و صفات فراوان دیگری که در متن کتاب به ایرانیان نسبت داشته شده است - و در تاریخ خود همواره شکست خورده است و معدود نخبه صالح را هم که داشته به دست خود به قتل رسانده و هیچ حمایتی از آنان نکرده است و از همه دنیا نیز عقب است. آیا این قوم هیچ ویژگی مثبتی ندارند؟ این همه حرکت‌های اصلاح طلبانه که در این دوره دوپست ساله صورت گرفته و بنابر تحلیل نویسنده نباید علت فردی داشته باشد، بر پایه کدام ویژگی و رفتار اجتماعی مردم ایران بنا شده است؟ حرکت‌های مردم در تحریم تنباکو، انقلاب مشروطیت، نهضت ملی شدن صنعت نفت و پانزده خرداد چگونه تبیین خواهد شد؟ ملی شدن صنعت نفت تنها بدست مصدق بوده یا مردم نیز در آن نقش داشته‌اند؟ این نوع تحلیل که موفقیت‌های مصدق و امیرکبیر را به شرایط جهانی

نسبت می‌دهد و از علل داخلی آن چشم‌پوشی می‌کند، امری است که خود نویسنده نیز آنرا نمی‌پذیرد. جدای از همه این موارد، در ایران انقلابی صورت گرفته است که لااقل در سطح سیاسی، باعث دگرگونی اساسی شده است و همه مردم در آن انقلاب نقش داشته‌اند. این مردم کی و چگونه اینگونه متحول شدند که توانستند چنین انقلابی را صورت دهند و اصولاً آیا در این مردم یک خصلت نیکو موجود بوده که بتواند فراهم‌کننده زمینه انقلاب باشد؟ مگر اینکه انقلاب نیز از نظر نویسنده در زمره همان حرکت‌های مذموم در جامعه ایران باشد.

علیرغم همه آن صفات ناپسند و بازدارنده از توسعه - که کسی منکر آن نیست - صفات خوبی نیز در این قوم وجود دارد که اگر کسی بتواند این صفات و مردم دارای این صفات را درست جهت دهد انجام غیرممکن‌ها نیز برای او ممکن می‌شود. آنچه امام خمینی - و در اندازه‌های بسیار کوچکتر - خاتمی انجام دادند، با شناخت همین روح جمعی و تکیه بر عناصر قدرتمند آن بوده است. جنگ تحمیلی و مبارزه جوانان این دیار علیه تجاوز بیگانه، نشان از تلاش جدی برای تغییر وضع موجود است. بروز استعدادهای ایرانی در عرصه‌های علمی و ورزشی نیز نشان از قابلیت‌ها و توانایی‌های این قوم دارد. یک مصالح باید همانگونه که «جراح» است، «مرهم نه» هم باشد والا اینگونه تلخ نوشتن تنها بر یاس و ناامیدی می‌افزاید.

۲- از نقاط ضعف دیگر کتاب، نحوه روایت آن است که بوی تحریف تاریخ از آن می‌آید. نویسنده به دنبال اثبات این بوده که اصلاح در جامعه تنها به دست نخبگان سیاسی محقق نمی‌شود. اما برای اثبات این مدعا، تنها نخست‌وزیران ایران را از ابتدای قاجار تا انتهای سلسله پهلوی بررسی می‌کند. نکته اول این که آیا در میان این نخست‌وزیران تنها قائم‌مقام و امیرکبیر و مصدق قصد اصلاح داشته‌اند و سایرین همه خائن به کشور بوده‌اند؟ در تعمیم این قضیه، لااقل بر تعدادی از نخست‌وزیران دوره احمد شاه، باید اندکی تأمل کرد. نکته دوم اینکه مگر نخبگان سیاسی ایران فقط نخست‌وزیران آن بوده‌اند؟ نقش عباس میرزا در ابتدای دوره قاجار بطور کلی نادیده گرفته شده است و در سراسر کتاب حرفی از شیخ‌فضل‌الله، بهبهانی و طباطبائی،

یکی از نقاط قوت کتاب، اشعار به این نکته است که دلیل عمده عدم توسعه در ایران، خود این جامعه است و آنچه کشورهای استعمارگر در رابطه با ایران انجام داده‌اند، با توجه به ماهیت آنها، قابل انتظار بوده است و اکنون نیز اگر بناست جامعه ایرانی از این وضعیت خارج شود، راه خروج در دستان خود اوست و نه بیگانگان.

در سراسر کتاب حرفی از شیخ‌فضل‌الله، بهبهانی، طباطبائی، آخوند خراسانی، سیدجمال، مدرس و کاشانی نیست... آیا کاشانی در جریان ملی شدن صنعت نفت، هدایت فدائیان اسلام و ترور رزم‌آرا و واقعه سی‌ام تیر هیچ نقشی نداشته است؟

آخوند خراسانی در قضیه تحریم تنباکو، سیدجمال، مدرس و کاشانی نیست. آنچه از کاشانی نقل شده، فقط رفتار وی بعد از کودتای ۲۸ مرداد است. آیا کاشانی در جریان ملی شدن صنعت نفت، هدایت فدائیان اسلام و ترور رزم‌آرا و واقعه سی‌ام تیر هیچ نقشی نداشته است و همه پیروزی‌ها مربوط به مصدق بوده است؟ نکته سوم اینکه در این کتاب هیچ اشاره‌ای به نقاط ضعف این نخبگان نشده و از آنان یک قدیس ساخته شده است. مگر اعتماد مفرط به شاه از اشتباهات سیاسی امیرکبیر نیست و نیز در هر حال نتیجه ملی شدن صنعت نفت - جدای از آگاهی عمومی مردم و تسریع در روند انقلاب - دسترسی آمریکائیان به نفت ایران و انتقال استعمار از انگلیس به آمریکا نبوده است؟ پس این نخبگان نیز در حرکت خویش ضعف‌هایی داشته‌اند که باعث عدم موفقیت آنان شده است.

از آنجا که این کتاب، نخبگان سیاسی را احتمالاً افراد درون حکومت معرفی می‌کند، عدم بررسی مصالحان غیرحکومتی مانند سیدجمال، امام خمینی، مطهری، شریعتی، بازرگان و طالقانی می‌تواند توجیهی داشته باشد. ولی نادیده گرفتن نخبگان حکومتی غیر از نخست‌وزیران از نقاط ضعف این کتاب است.

۳- نکته دیگری که در این کتاب به چشم می‌خورد، نگاهی است که به توسعه غربی دارد. در این نگاه، همه افراد در غرب، از کارگرانی که بین پانزده تا هفده ساعت در روز کار می‌کردند تا نخبگانی که ۱۶ ساعت کار عقلانی روزانه داشته‌اند و ولتر و نیچه و... به دنبال توسعه بوده‌اند و همه کار سخت را سرلوحه اعمال خویش قرار داده بودند. این نوع نگاه، باعث فراموش کردن ظلم و ستمی است که بر مردم در غرب در جریان توسعه وارد شد. همان ظلمی که مارکس را به حرکت واداشت و نیز موجب سوسیالیسم و مقابله با سرمایه‌داری را ایجاد کرد و در تحلیل‌های دانشمندان اجتماعی که قفس آهنین سرمایه‌داری را نشان می‌دادند، نیز دیده شد. پس اولاً غرب یک کل واحد نبود که همه اجزای آن با هم همجهت و همدل باشند و ثانیاً حرکت به سمت توسعه، مورد قبول بسیاری از مردم عادی و اندیشمندان جامعه نبوده است.